

سید محمد علی جمالزاده

دوروزی با ناصرالدین شاه

در چمنزارهای سویس

— ۲ —

هدیه ناپلیون به فتحعلی شاه :

مؤلف محترم در موقع صحبت از عمارت شمس‌العماره چنین مینویسد :

« دوبرده گولبن گرانیهائی که ناپلیون اول برای فتحعلی شاه هدیه فرستاده بود و هر یک چهار متر طول داشت قاب شده در ایوان شمس‌العماره آویخته بود. » (۱)

شاه و سفیر روس :

« در سال ۱۳۰۵ قمری پرنس دلگروکی از جانب امپراطور روس بعنوان نیابت سلطنت بایران آمد. اتفاقاً روز بعد از ورود او بطهران در تخت مرمر سلام عام منعقد گردید در حین اجرای مراسم سلام ناگاه پرنس مزبور با عددای قزاق وارد شد و صفوف سلام را شکسته با کمال بسی اعتنائی و کستلخی از برابر شاه گذشت و بی‌الا خانه‌ای که برای سفرای خارجه تخصیص داده بودند رفت. از این رفتار جسورانه و لوله بین حضار افتاد و شاه سخت بهم برآمد و پس از سلام سفیر روس را بحضور خواند. بایر خاش و تندبی بوی گفت «هم امروز سفار تخانه را بسته و هر چه زودتر از ایران برود». سفیر رفت عباراتی بعنوان معذرت بگوید که شاه بوی مجال نداده گفت «سخن ما یکی است ما خود میدانیم و دولت روس» و همان روز تلگرافی بامپراطور نمود که نه از مضمون و نه از پاسخ آن کسی را بدرستی اطلاع نیست ولی همینقدر دیده شد که روز بعد شاه باباشا و تردهائی از اندرون بیرون آمد و نیز همان روز شنیده شد که دلگروکی کله خورده بروسیه مراجعت نمود است.»

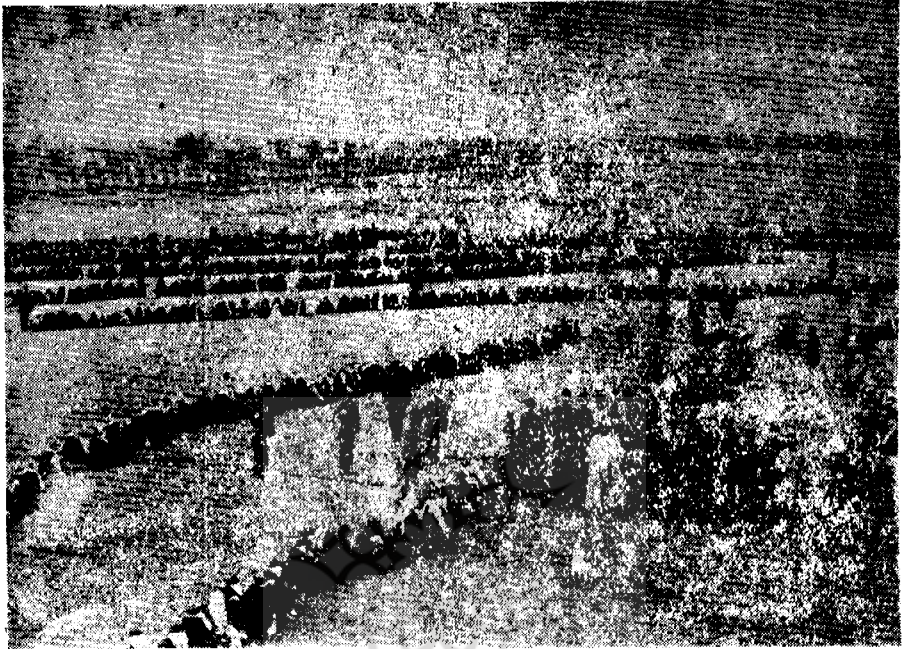
علم شاه در ماههای عزای :

« یکی از چیزهای دیدنی حرکت دادن علم شاه بود که روز سوم محرم معمول میگردد. علم را که پنجه بزرگی از زر ناپ بر سرش نصب بود باندرون می‌آوردند. انیس الدوله (زن شاه) متصدی بستن و زینت آن بود ۰۰۰ آنرا کنار حوض بزرگ اندرون قراردادده دوستگانیهای عظیم پراز شربت اطرافش می‌چیدند و ربهای شاه و تمام اهل اندرون که بالغ بر سه هزار تن میشدند بدور علم حلقه می‌بستند و انیس الدوله دریای آن ایستاده شربت میداد و یکی از دخترهای فتحعلی شاه که زنی سالخورده و محترمه بود و «شاهزاده خانم» اش میگفتند کنار علم آمده نوحه‌سرائی آغاز مینمود و حضار بدون استثنا بسینه‌زنی مشغول میشدند. »

(۱) امید است که این دوبرده از میان نرفته و در موزه قصر ایبش موجود باشد. این قبیل پرده‌ها خیلی گرانبهاست و یک قطعه از آنرا که از روی یکی از نقاشیهای رفائیل نقاش معروف (خود نقاشی در موزه واتیکان در رم است) یافته شده دولت فرانسه بدفتر بین‌المللی کار هدیه داده که در طالار هبشت مدیره آویخته شده و میگویند قریب بیکمیلیون و نیم تومان قیمت دارد.

ماه رمضان و ادارات دولتی :

«در ماه رمضان ادارات دولتی بجای روز، شب کار میکردند . بساط افطار در دربار گسترده میشد و شاه نیز پس از افطار بکارها رسیدگی میکرد و وزراء را می پذیرفت .»



زنهای فقیره

اطبای دربار :

« هفته ای یکبار اطبا و شعرا بحضور میآمدند سپس شاه بصرف غذا می پرداخت و در حین تناول روپیکری از اطبا نموده میبردند از این غذا بخوریم چطور است ، مخاطب نیز شرحی دایر بنواید و اثر آن غذا در اعضاء بدن و تقویت قلب بیان مینمود و بهمین منوال بهر غذا که دست میزد در خصوص خواص آن از یکی از حضرات سئوالات مینمود و هر کدام با آب و تاب تمام از مواد متشکله آن و تأثیرش در قسمتهای مختلف بدن سخنی چند میگفتند . روزی شاه بدکتر طولوزان فرمود مزاجم را اندک انحرافی روی نموده گویا تداخل شده باشد . دکتر که در حضور ملوکانه کستاخ بود کرنش نموده عرض کرد بین غذا خوردن اعلیحضرت فاصله ای نیست تا تداخل بعمل آید .»

خفیه نویسی و جاسوسی بانوان حرم :

« شاه را عادت بر این بود هر وقت میخواست در اندرون یادداشت یا چیزی بنویسد یکی از زنهای درجه دوم خود را بگزارش می نشانید و چراغی بدست او میداد و آنگاه بتحریر می پرداخت . بعضی از خانمهای مزبور خواندن و نوشتن میدانستند ولی بنا بر مصلحت از ظاهر ساختن آن سخت خودداری میکردند زیرا هر چند تن طرفدار و خبرنگار یکی از رجال دولت بودند . آیاجای آن ندارد در این مورد بگوئیم : « آتش بجان شمع فندک این بنانهاد.»

شادی وعزا:

« جمعه هفدهم ماه ذی القعدة سال يک هزار و سبصد و سبصد و قمری شاه بامدادان بگرما به رفت و بنا بر عادت ناشتائی را با اشتهای وافر همانجا صرف کرد و آنگاه با گروهی از زنهایش که سر حمام حاضر بودند بیرون آمد و صحبت کنان و بذله گویان بطرف اطاق مخصوص خود ۰۰۰ براه افتاد . سایر خانها با آرایش تمام بیرون اطاقها برای عرض تهنیت (پنجاهمین سال سلطنت) منتظر



از راست بچپ : جهان بانو خانم که زن شاه شیر سوار بود و اغلب عمر خود را در ملایر میگذراند - تاج الدوله مادر بزرگ من (اول زن ناصر الدین شاه در جلوس) - مهر پرور خانم - بلقیس خانم زن شاهزاده معین الدوله - خانمی که فروتر نشسته جهان سلطان خانم زن عبدالجسین میرزای شمس الشعرا مادر شاهزاده، لسان الحکمای معروف .

شاهزاده جهانسوز میرزا - شاهزاده یدالله میرزا جهانبانی - شاهزاده جهانگیر میرزا بدر بزرگ امان الله میرزای سر لشکر جهانبانی .

همه رفتند و همه میروند قسبجان من لایموت . دوستعلی معیر ۱۳۶۲ - ۱۳۲۲

ایستاده بودند . چون شاه برابر اطاقهای تاج الدوله که نزدیک حمام واقع بود رسید تاج الدوله با استقبالش شتافت و زبان به تبریک و تهنیت گشاد . شاه در جوابش گفت « تاجی بحمد الله امروز

دماغی داریم» و آنگاه کلاه را از سر برداشته به هوا پرتاب نمود. خانها از مشاهده این حالت سخت در شگفت شدند زیرا چون شاه را نارمونی بر فرق نبود غیر از هنگام خواب هرگز کلاه از سر بر نمیداشت و این نخستین بار بود که چنین کرد، شاه علت تعجب آنها را دریاخته گفت آری بسیار خوشحالم و باید سبب آنرا برایتان بگویم. آنگاه لنگری بخود افکنده چنین نقل کرد که در سال اول سلطنتم محمدولی میرزا که مردی جبار و در علم هیئت استاد بود زابجه طالعی بنام من استخراج کرد و آنچه را پیش بینی میکرد از قبیل سوختن نسبت بمن در آغاز سلطنت و سه بار مسافرت با اروپا و غیره تمام تا با امروز بدون کم و کاست درست در آمده و از جمله گفت که در روز پنجشنبه شانزدهم ماه ذی القعدة ۱۳۱۳ خطر بزرگی ترا تهدید میکند و هر گاه روز مزبور را شب رساندی چندین سال دیگر با کمال اقتدار سلطنت خواهی کرد و اینک آن روز که دیروز بود سیری گشت و بیاس این موهبت امروز بحضرت عبدالعظیم مشرف میشوم و نماز شکرانه در حرم مطهر بجا خواهم آورد و سه روز دیگر مراسم جشن قرن آغاز خواهد شد. شاه این بگفت غافل از آنکه «قضا چون زگردون فروهشتیر» جفردان ما هر نیز در حساب بخت رود و باروزی اختلاف قرنی را برهم زند».

قصر قاجار و بنای آن :

«قصر قاجار از بناهای فتحعلی شاه و وجه تسمیه آن چنین است که خشت اول آنرا خاقان (۱) بدست خود نهاد و امر کرد کلیه مصالح آنرا جوانان ایل قاجار بدانجا حمل نمایند. چیزی که



اندرونی شاه قبل از تغییرات

در آنجا بیش از همه توجه هر کس را جلب مینمود میله‌هایی بود که در امتداد تقریباً دو هزار قدم بفواصل معین ساخته و بتوسط آن آبرای بر روی تپه می‌بردند ۰۰۰۰ میله‌ها بشکل برج بابل و بیجا بیچ ساخته شده و بتدریج بر ارتفاعشان افزوده میگشت تا میله آخر که باتپه هم سطح و آبرابروی آن جاری میساخت .

«همه‌ساله در اواسط بهار شاه روزی را از زن‌ها و دخترهای خود و اغلب خان‌های شاهزادگان و اشراف و وزرا در قصر قاجار دعوت مینمود ۰۰۰۰ غذای عمدۀ آش رشته بود و استثناء در اندرون سفره نمیگسرتند . هر چند تن از خان‌ها با مانوسان خود در نقطه مصفااتی کنار حوضها و انهار باروی سبزه‌زار زیر سایه درختها فرش گسترده کرد اقدام سرشار از آش رشته بخوردن می‌نشدند و در طول مدت ناهار نوازندگان زنانه آن‌زمان از قبیل :

دسته گل رشتی

دسته طاوس

دسته مؤمن

دسته ماشاءالله

در نقاط مختلف باغ بنوازدگی و نواخوانی میپرداختند .

مراسم آش‌پزان :

« پس از بازگشت شاه از مسافرت بیلاقی (بشت کوه) بساط آش‌پزان در سرخ حصار (قصر یاقوت) برپا میگشت ۰۰۰ از یک هفته پیش از طرف خوانسالار رقم دعوت برای شاهزادگان و اشراف و وزرا فرستاده میشد و در روز مقرر در امتداد راه طهران بسرخ حصار کالسه و درشکه و سوار متصل بیکدیگر در حرکت بود ۰۰۰۰ سی‌دیگ حلقه‌دار بزرگ بالای اجاقها قرار داده آشپزهای نامی آن زمان پیش بند های سبید بر میان بسته باشاگرد آشپزها در کنار دیگها تهیه مقدمات کاری پرداختند . درون پوش وسط که از دیگر خیمه‌ها فراخ‌دامتر بود خوان بزرگی میگسرتند و گرد آن مجموعه‌های پراز انواع حبوب و بقولات از قبیل نخود و باقلا و عدس و لوبیا و غیره و مغز بادام بسته و فندق و کشمش و قیسی و خرما و اقسام سبزیهای خشک‌تر از بونه و نعناع و گلپر و آفشن و ربان و مشکک و خوشاروزه و کلمه و سیب‌زمینی و هویج و بادنجان و لوبیا سبز و گوجه فرنگی و انواع ادویه از قبیل هل و میخک و دارچین و جوز بویا و زعفران و زردچوبه و فلفل و غیره و اقسام میوه از هندوانه و خربزه و خیار و هلو و انگور و سیب و گلابی و غیره و نیز شیشه‌های آب‌لبموی ممتاز و کله‌قند بسیار می‌چیدند . در میان سفره ننی‌چند از خواص نوازندگان جامیگرفتند و بعضی دلقکها و بذله‌گویان از قبیل حاجی سره و حسن کماچی و غیره در گوشه و کنار ایستاده و گاه بحرکتی خوش یا لطیفه‌ای مناسب حضار را سرور و انبساط می‌آوردند . در صدر سفره قالیچه ابریشمی گسترده صندلی شاه را روی آن مینهادند و مدعوین گرد سفره برابر مجموعه‌ها بانتظار بیرون آمدن شاه می‌نشدند . همینکه پرده‌دار پرده‌ها بالا میگرفت و آمدن شاه را اعلام مینمود حضار در حال احترام می‌ایستادند و چون شاه بالای صندلی قرار میگرفت همه را اجازه نشستن میداد . نایب السلطنه و صدراعظم درجه‌بند صندلی قرار میگرفتند و یکی به پوست کندن بادنجان و دیگری بساییدن زعفران میپرداخت و سایر شاهزادگان و بزرگان هر یک بیک کردن یا پوست کندن چیزی مشغول میشدند . در اینوقت شمس‌الشراباشال کلامه‌بیمان سفره آمده بیتی چند در وصف

آن روز و در مدح شاه خوانده فی المجلس شمع میشد. آنگاه نوازندگان آهنگ عراق و حجاز کرده باصفهان باز میکشند ۰۰۰۰۰۰ و پس از زمانی که حاضر شدن آتش را خیر میدادند شاه از جفا بر میخواست و حضار نیز تکلیف خود را دانسته از حضور مرخص شده بچادرهای خود میرفتند و جز خواجه سرایان کسی نمیماند. آنگاه با اشاره شاه در اندرون را میکشوند و اهل حرمخانه از خانم و خدمتگزار با جامه‌های رنگارنگ درهم و برهم بیرون آمده با فریادهای شادی گرد دیگها حلقه میزدند. قبل از همه انیس الدوله با چمچه‌ای از زرناب آتش در قدح مخصوص شاه میکشید و پس از آن دیگران بکشیدن آتش در ظرفی که قبلا حاضر آورده بودند میبردند و شاه با شمع بسیار بتمشای بساط میایستاد خواجه سرایان کاسه‌ها را بچادرها و سفره‌هایی که در نقاط مختلف گسترده میشد میبردند ۰۰۰ آن روز کسی جز آتش نمیخورد. دکتور طو اوزان و دکتور شنیدر که هر دو فرانسوی و طبیب مخصوص شاه بودند مکرر ظرفهای خود را از آتش لبریز کرده میخوردند و تمجید بسیار میکردند ۰۰۰

شعرا و بنده گویان :

« روز شرفیابی شعرا و بنده گویان (۱) شمس الشعرای سروش و مایل افشار و مشتری و خلوتی و غیرهم که بالغ به سی تن میشدند بحضور میآمدند و هر يك مدیحه یا شعری خوانده مورد مرحمت و انعام واقع میشدند. گاهی با اشاره شاه دو یا چند تن بداهة بهجو یکدیگر



عمارت و اردوی شهرستانک اوایل سنبلهٔ ۱۳۸۶

(۱) مؤلف محترم شعرا و بنده گویان را در يك ردیف ذکر نموده است و این خود خالی از نکتهٔ قابل توجهی نیست.

میرداختند و مجلس بس دیدنی میشد ۰۰۰۰۰۰ مایل را با مشتری سابقه هجو یکدیگر بود و حریف بیوسته مضامین آبدار برایش میسرود تا آنجا که مایل در جواب وی فروماند و از شدت استیصال روزی دسته خری زیر جبه پنهان نموده در یابان هجوسرائی مشتری آنرا بوی حوالت داد .

مسافرت بیلاقی شاه و حرم شاهانه :

« هر سال شاه مسافرت بیلاقی را از سمتی آغاز و بیوسته به سرخ حصار ختم مینمود . . . در این سفرها اردو از هفت الی ده هزار تن تشکیل مییافت . تقریباً نصف زنهای شاه همه همراه بودند و بقیه در صاحبقرانیه میماندند . خانهای که در رکاب بودند بدو دسته منقسم میشدند . عده ای با چادر و چاقچور و روبند سوار بر اسبها شده چترهای دسته مرصع یا آویزدار بر سر میگردانیدند . . . گروه دیگر که با اصطلاح سوار کار بودند چهره را تا زیر چشم در کلاغی پیچیده روی پیشانی آفتاب گردان میزدند بطوریکه از رخساره جز دو چشم سیاه درخشان بیرون نمیماند . چکمه نیز پیامی کردند .»

دریاچه قم و عرض و طول و عمق آن :

« در سال یک هزار و سیصد و شش هجری شاه بزیارت حضرت معصومه مشرف شد و اردوی عظیمی در رکاب بود . . . در پای قم تا چند سال قبل از این مسافرت وجود نداشت . آقا ابراهیم امین السلطان دهات بسیار از قبیل قلمه محمدخان و علی آباد و کوشک نصرت و منظر به و غیره در کنار جاده قم داشت و چون این راه پر عبور و مرور نبود و بیشتر کاروانها از راه کوتاه تری که از میان دریای کنونی میگذشت رفت و آمد میکردند . امین السلطان برای آبادی املاک خود تدبیری اندیشید و دستور داد تا مسیل رودخانه شور را بر گردانند و بجلگه ای که محل تردد کاروان بود سر دهند و چون چنین کردند در اندک زمانی دریاچه بزرگی تشکیل یافت و مقصود امین السلطان حاصل گردید . در طی مسافرت بقم وقتی شاه بدریاچه مزبور رسید بنوشتن سفر نامه اشارت کرد و در ضمن تحریر سخن از محیط و عمق دریاچه بمیان آمد و هر یک از خواص که در حضور بودند حدسی زدند . بالاخره پس از گفتگوی بسیار شاه نظری بدریا افکنده گفت دور آنرا بیست و چهار فرسنگ بنویسید و آنکاه رو بعمار نموده برسید که عمق آنرا چگونه معین کنیم . اکبر خان سیف السلطان نایب ناظر تعظیم کرده گفت قربان از همان فرار که محیط آنرا معین فرمودید عمقش را نیز تعیین فرمائید . شاه را خنده دست داد و نگاهی بوی افکنده که خوش کنایه ای در آن مستتر بود . . . »

شاه و شهر مناسب :

« روزی در بازگشت از جاجرود شاه شکار کتان با هم اهان خود از راه قصر فیروزه بسوی شهر میراند . بین راه برخلاف معمول عنان کشیده زمانی از یاد بودها و وقایع سفرهای گذشته با همراهان سخن گفت و با لحن ملایم و مؤثری که کمتر از او شنیده شده بود این بیت را خواند :

« نیش خاری نیست کز خون شکاری رنگ نیست

آفتی بود آن شکار افکن کزین صحرا گذشت

« شکفت آنکه ناصرالدین شاه دیگر جاجرود را ندید و سه ماه پس از آن کشته شد . باید دانست که در آن موقع قریب به هفتاد سال (بتحقیق ۶۸ سال) از عمر ناصرالدین شاه گذشته بود .

« غرض نقشی است کز ما بازماند که هستی را نمی بینم بقائی دهکده شود ابل (در مغرب سورس)

اردیبهشت ۱۳۳۴ ه . ش

سید محمد علی جمالزاده